



مقدمه‌ای

پرسنخ‌شناسی

راست‌دراپران

گفت‌وگو با محسن هجری

در حقیقت، جناح، بیانگر این است که موضعگیری سیاسی آنان چیست؟ اما طبقه واژه عمیقتر، دربرگیرنده تر و دارای شمول بیشتری است. به همین سبب، اگر واژه طبقه را به کار ببریم، بهتر خواهد بود. به هر حال، این طبقه در عرصه سیاسی هم می‌تواند عرض اندام کند، که این بحث دیگری است. ابتدا ما نیاز داریم در رابطه با این طبقه، سنخ‌شناسی انجام دهیم تا بعد متوجه شویم واکنش‌های آنان در صحنه سیاسی تا چه حدودی برخاسته از ماهیت طبقاتیشان است و تا چه اندازه واکنش‌هایی کوراست.

■ اصولاً ماهیت طبقه راست، به لحاظ فکری و بینشی چیست؟

□ من فکر می‌کنم دلمشغولی‌های طبقه راست، در درجه اول، یکسری دغدغه‌های فکری است. آنها واقعاً از یک شخصیت هیت «رساله‌ای» برخوردارند. اگر به زندگی خصوصی و روزمره‌شان دقت کنیم، می‌بینیم تا اندازه زیادی مقید به این موضوع هستند که حتماً احکام فقهی را در زندگی روزمره راهنما قرار دهند. این مقید بودن را نمی‌توان «ریا» تلقی کرد و یا نوعی ظاهر سازی دانست. آنها واقعاً در زندگی مقید به این هستند که خمس و زکات بدهند و سهم امام را پرداخت کنند. حتماً از یک مرجعی تقلید کنند، نوافل را به جا بیاورند، زیارت بروند و...

اگر بخواهیم طبقه راست را به لحاظ فکری، با شاخص‌های «اسلام رسالتی» و احکام فقهی تعریف کنیم، می‌بینیم همین تعریف در مورد بسیاری از احاد جامعه ایران صدق می‌کند. از این جنبه که نگاه کنیم، راست یک پایگاه عظیم اجتماعی دارد. می‌توان گفت نوگرایی دینی در جامعه ایران در حال رشد است و نطفه‌های این جریان بسته شده است، ولی من اعتقاد ندارم که در جزئیات زندگی اجتماعی، نوگرایی دینی توانسته است جای سنت را بگیرد و معتقدم که هم‌اکنون اندیشه سنتی در زندگی روزمره آدم‌ها تاثیر

شناخت گرایش‌های گوناگون سیاسی و فکری در ایران، همواره مقوله مورد توجه صاحب‌نظران بوده است، اما به نظرمی رسد از دید جامعه‌شناختی و به ویژه به جهت تدویر افکار عمومی و راهبردی کردن این موضوع، توجه کافی به آن نشده است. در این میان، شناخت واقعی جریان راست در ایران، از جایگاهی ویژه برخوردار است. آنچه ما را بر آن داشت تا در شرایط کنونی به این موضوع بپردازیم. نقص‌های جدی موجود در شناخت این جریان در جامعه و حتی در میان نخبگان سیاسی است. در گام اول، گفت‌وگویی را در این زمینه با یکی از صاحب‌نظران ترتیب داده‌ایم، امیدواریم مقدمه مناسبی باشد برای برداشتن گام‌های بعدی.

■ به عنوان اولین سوال بفرمایید به نظر شما، شناخت جامعه از جریان راست و ارزیابی از عملکرد آنها در شرایط کنونی، تا چه حد به واقعیت نزدیک است؟

□ این بحث بسیار ریشه‌ای و مهم است، چرا که مادر تحلیل شرایط نیاز به این داریم که حتماً سنخ‌شناسی کنیم، یعنی ویژگی‌ها، راهکارها، مبانی فکری، هیت طبقاتی و بروز جریان‌هایی را که در صحنه حضور دارند، در عرصه سیاسی - اجتماعی را بررسی کنیم.

می‌توان گفت که بعد از خرداد ۷۶، سنخ‌شناسی جدی درباره جناح راست انجام نشده است. مضاف بر اینکه بعضاً جریان‌هایی هم که به جناح راست هجوم آوردند، خود در زمینه بعضی‌آرا و نظرها با جناح راست سنخیت داشتند. بنابراین به نظر من سنخ‌شناسی جناح راست، اولاً باید مبتنی بر یک سری مبانی انجام شود و ثانیاً باید یک سری از واقعیت‌های جاری آنها مطابق داشته باشد.

جناح یک واژه سیاسی است، پس من اصطلاح طبقه را به کار می‌برم.

دارد. باین تحلیل، فکرمی کنم که از ساده اندیشی نسبت به طبقه راست ایران خارج می شویم.

یعنی این موضوع به این صورت جلوه نمی کند که گویا ما تنها با چند روزنامه طرف هستیم.

■ بسیاری معتقدند همین تضادها (نوگرایی در برابر سنت) به

درون طبقه راست هم رخنه کرده است. می گویند در شهرهای مذهبی که این طبقه پایگاه بیشتری دارد، جریان نوگرایی عمق بیشتری پیدا کرده است. این قضیه را چگونه ارزیابی می کنید؟

□ در حقیقت، این طبقه در حال پوست اندازی است. راست دچار بحران شده و با ارزش های گذشته اش معضل پیدا کرده است و حالا رویکردی به ارزش های جدید دارد. این بحران، گسترده است و کل جامعه ایران را دربرمی گیرد. یعنی تردید نسبت به اجرای احکام، نه تنها بچه ها که همه خانواده ها را شامل شود. خانواده ها نیز در عمل به رساله و پیدا کردن مرجع تقلید، دچار مشکل شده اند.

شاخصه های طبقه راست، به صورت فراگیر و ملی، در بخش اعظم جامعه ما، در همه خانواده ها و حداقل خانواده های مذهبی وجود دارد. من این مشکل را معضل یک جناح نمی دانم، بلکه این معضلی ملی است. به همین خاطر هم طبقه راست را - که البته نباید با جناح راست اشتباه گرفت - یک طبقه ملی و گسترده می دانم که شامل بسیاری از آحاد اجتماع و دربرگیرنده بسیاری از رفتارها، الگوها، شخصیت ها و مبانی فکری است. شاید کمتر کسی بتواند این حرف را بزند که من می توانم مستقل از طبقه راست در ایران فکر کنم. همه ما در زندگی، نشانه هایی از این طبقه را داریم. مثلاً برخی از نوگراها، با همه بحث هایی که در مورد حجاب انجام می شود،

چادر را به پوشیدن مانتو ترجیح می دهند. یا اینکه ترجیح می دهند چادرشان مشکلی باشد و چادر رنگی نپوشند.

اگر آمار بگیرید، می بینید روی آوردن به امام رضا (ع) به نذر کردن و یا پیدا کردن چنین دیدی به مسئله شفاعت، مسئله چند پیرزن و پیر مرد نیست، بلکه مسئله ای عمومی است. که البته معضل به شمار نمی آید بلکه رفتاری عمومی است. خلاصه می خواهم بگویم خیلی از شاخص هایی را که برای تعریف طبقه راست به کار می بریم، در تعریف بسیاری از جناح های دیگر جامعه و یا گروه های اجتماعی دیگر نیز می توان به کار برد. به این معنا من

طبقه راست را یک طبقه فراگیر می دانم. به نظر من، دیدگاه چپ یادیدگاه نوگرایانه در ایران، طیفی در حال رشد است، ولی راست به عنوان یک طبقه در ایران، پایگاه دارد و با وجدان اجتماعی آمیخته است.

■ موارد مورد مشابه شما را نمی توان تحت عنوان ویژگی های منفی به شمار آورد که الزاماً می بایست به نوعی تغییر و تحول

پیدا کنند تا بتوان از طریق آنها به مرزبندی

چپ و راست پرداخت. این موارد، ویژگی

هایی رویه تحول مثبت هستند؛ آیا

منظور شما نیز همین است؟

□ من اصلاً در این مورد ارزش یابی

نمی کنم، و تنها به عنوان ویژگی هایی

اجتماعی به آنها اشاره می کنم. برای مثال،

قبل از انقلاب، مسئله تحصیل دختران

در آموزش عالی با مشکل مواجه بود. بسیاری

از خانواده ها در شهرهای کوچک حتی مشکل

داشتند که دخترانشان از مقطع ابتدایی به

مقطع بالاتری بروند و ادامه تحصیل بدهند.

بعد از انقلاب شما می بینید که خانواده ها به

دلیل اعتمادی که به نظام دارند و می گویند

نظام، نظامی دینی است، دیگر دلمشغولی های

زمان شاه را ندارند که مبادا فرزندشان به نظام

آموزشی آن نظام برود و فاسد شود. حالا مردم

به فرزندانشان اجازه می دهند که به شهرستان

های دیگر بروند و تحصیل کنند. یعنی طبقه

ملی و فراگیر راست در ایران، بعد از انقلاب،

شروع به تحول کرده و اجازه می دهد که

دختران نیز تحصیل کنند. بحث اشتغال خانم

ها نیز بعد از انقلاب، به طور جدی مطرح شد

و حالا از عرصه آموزش و پرورش به سایر عرصه

ها و حتی عرصه های تخصصی ترکشیده می

شود. بحث سینما، بحث موسیقی و ... نیز

تحول هایی هستند که در طبقه راست انجام

می شود.

من می خواهم بگویم، ویژگی مسلط جامعه

ایران، طبقه راست است. چپ در ایران، طیفی نوپاست و حالا باید سال ها

بگذرد تا رشد کند و تحول پیدا کند و در حال حاضر در حد یک طیف و یک

جناح است. ولی من طبقه راست را دارای ویژگی بلند مدت تاریخی می دانم.

تعریفی که من از راست ارائه دادم، دقیقاً غیر سیاسی است. من به صورت

جامعه شناختی به این مسئله نگاه کردم. تصور ما از واژه راست، باندهای

سیاسی هستند، اما باید این ذهنیت را کنار گذاشت.

اگر این ذهنیت را کنار بگذاریم، می بینیم که خود ما هم می توانیم به

نوعی درون این طبقه قرار بگیریم و درون این طبقه تعریف شویم. حال اگر

**ابتدا ما نیاز داریم در رابطه
با این طبقه، نسخ شناسی
انجام دهیم تا بعد متوجه
شویم واکنش های آنان
در صحنه سیاسی تاجه
حدودی برخاسته از ماهیت
طبقاتیشان است و تا چه
اندازه واکنش هایی
کورا است.**

**خیلی از شاخص هایی
را که برای تعریف طبقه
راست به کار می بریم،
در تعریف بسیاری
از جناح های دیگر
جامعه و یا گروه های
اجتماعی دیگر
نیز می توان
به کار برد.**

با این دید نگاه کنیم، تحولات و جناح‌بندی‌های سیاسی رادرمراحل بعد، به نوعی دیگر ارزیابی می‌کنیم.

■ بعضی‌ها از متفکران طبقه راست، یعنی اندیشمندان حوزوی و غیر حوزوی، خصوصاً بعد از دوم خرداد نگران هستند که احکام فقهی و رساله‌ای - که شما هم گفتید در کل جامعه ایران پایگاه اجتماعی دارد - ضربه خورده اند. آنها نگران آینده جوان‌ها و نسلی هستند که از این به بعد تربیت می‌شوند و معتقدند که بچه‌ها و جوان‌های جناح راست هم تاثیر منفی پذیرفته‌اند. شما دغدغه آنها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ من فکر می‌کنم مشکل این است که ما وقتی به طبقه راست فکر می‌کنیم، هفت میلیون نفر رادرنظر می‌آوریم؛ یعنی ذهنیتی که بعد از دوم خرداد به وجود آمده این است که جناح راست، هفت میلیون حامی دارد. ولی من از زاویه دید دوم خرداد به این قضیه نگاه نمی‌کنم؛ یعنی طبقه راست را از زاویه رای‌گیری‌هایی که انجام شده نمی‌بینم، چون آن، رای به یک جناح بوده است. یعنی شمالان می‌بینید بسیاری از کسانی که به آقای خاتمی رای داده‌اند، وقتی بالگوهای رفتاری و شاخصه‌های اجتماعی ارزیابی شوند، جزو طبقه راست هستند. من نمونه‌های زیادی در کسبه، اطرافیان و آشنایان خود سراغ دارم که زمان ارزیابی، به دلیل علقه و اعتقاد به اسلام فقهی و رساله‌ای و نیز زندگی تجاری، نمی‌توان گفت که جزو طبقه راست نیستند، ولی می‌بینیم که به آقای خاتمی رای داده‌اند. این است که برپایه رای‌گیری دوم خرداد، نمی‌توان طبقه راست را تعریف کرد. تعریف من، تعریفی است براساس الگوهای رفتاری و الگوهای فکری که حتی می‌توان گفت بخش اعظم آرای دوم خرداد یعنی بخش اعظم ۲۰ میلیون راجزو طبقه راست به شمار می‌آورم.

مهمترین شاخصه‌های طبقه راست، - همان طور که گفتیم - گرایش به اسلام رساله‌ای و گرایش به تجارت است. منظور از گرایش به تجارت، اشاره به چند بازاری نیست. شما الان نوعاً اگر بخواهید در جامعه ایران نظرسنجی کنید، می‌بینید همه دوست دارند کارهایی راحت، با سود بسیار زیاد انجام دهند. این مسئله‌ای ملی است که درست یا غلط بودن، مثبت یا منفی بودن آن مورد بحث نیست. این نگرش غالب در انسان‌هاست. یعنی اگر شما درون طیف تحصیلکرده یا درون طیف تکنوکرات که بروید و با آنها صحبت کنید،

مسئله شان این است که از چه راهی می‌توانند با کمترین زحمت، بیشترین پول را به دست بیاورند.

تجارت در ایران، یک ویژگی ملی است. این اتفاقی نیست که اکثریت ملت ایران، گرایش به کارهای تجاری دارند. از گذشته نیز همین طور بوده است. جاده ابریشم هم که شهرت داشته است، یک شاخص تجاری برای کشورمان به شمار می‌آید. الان هم کارتولیدی در ایران پانمی‌گیرد. این مسئله رانمی‌توان تنها به اهمال دولتمردان و مسئولان منتسب کرد، این برمی‌گردد به دیدگاه و نگرشی که مانسبت به کارهای تجاری داریم. پس این ویژگی طبقه راست، یک ویژگی ملی است.

طبقه راست، یک ویژگی دارد که ما به آن اسلام فردی می‌گوییم. همین روحیه فردگرایی در جامعه ایران، یک روحیه ملی است و همه دارند. یعنی اگر شما الان بخواهید آمارگیری کنید، باید ببینید چه مقدار از تشکل‌هایی که شکل گرفته‌اند، توانسته‌اند به کار خود ادامه دهند؟ چند نفر از آدم‌ها می‌توانند کار تشکیلاتی بکنند؟ از مدیریت‌های موجود در مملکت که مدیریت‌هایی تحصیلکرده‌اند، چند نفر معتقدند که باید کار جمعی کرد؟ بدون تردید، آمار بسیار پائینی راملاحظه خواهید کرد و خواهید دید که بیشتر تمایل به یک رویه فردگرایانه است که فرد خود بتواند تصمیم بگیرد. وقتی شما این ویژگی‌ها را آمارگیری می‌کنید، می‌بینید عمومیت دارد. من فکر می‌کنم که به این صورت، دیدگاه ما نسبت به مسئله طبقه تصحیح می‌شود. یعنی دیگر فکر نمی‌کنیم که اینها چند نفر هستند که اگر حذف شوند، مشکل طبقه در ایران حل خواهد شد. می‌توان گفت که همان مشکلی که پیامبر با قوم عرب دارد؛ یک چیزهایی در وجود قوم عرب ریشه دوانده و نمی‌توان گفت که اینها مشکل ابولهب است. این

حتی مشکل عمار یاسر هم هست که به پیامبر ایمان می‌آورد.

من فکر می‌کنم مشکل ما این است که چنانچه که نام خود را جناح راست گذاشته است، نماینده واقعی این طبقه نیست. یعنی بحث این جاست اگر بخواهیم ساز و کارهای باندی را کنار بگذاریم و اجازه بدهیم که این طبقه رشد طبیعی خود را داشته باشد و بروز پیدا کند، می‌بینیم که نمایندگان سیاسی - اجتماعی این طبقه، دیگر این افراد نخواهند بود. برای مثال، حوزه علمیه یک مرجع معتقد است که ما حق نداریم پشت سر کسی غیبت کنیم و حتی اعتقاد هم دارد که من تا ظهور امام زمان (عج) نباید در مسائل

اتفاقاً یکی از نگرانی‌های بزرگ جناح موسوم به راست از دوم خرداد به بعد، این بوده که طبقه دیگر نسبت به رهبران حرف شنوی ندارد. در صحبت‌های چند نفرشان هم من دیدم که معترض بودند چرا متدینین خود را کنار کشیده‌اند. مادر انتخابات مجلس ششم دیدیم طبقه راست نیامد رای بدهد به نمایندگان سیاسی خود - اگر آنها را نمایندگان سیاسی طبقه راست بدانیم - چون اعتقاد دارد همین کسانی که می‌گویند ما از طبقه راست دفاع می‌کنیم به واقع از منافع یک باند و یک طیف محدود، دفاع می‌کنند.

سیاسی دخالت کنیم. یا اعتقاد دارد که باید خمس وزکات بدهد، یا اعتقاد دارد که همه مراجع احترام دارند و شما نمی توانید یک مرجع رامحترم شمرده و به دیگری توهین کنید. اینها در واقع، اعتقادات طبقه راست در ایران است. مثلاً وقتی از آنها می پرسید که آیا فلان روزنامه منتسب به راست، نماینده شماست یا نه، پاسخ منفی می شنوید. مشکل بزرگ ما در صحنه سیاست هم همین است. ما باید توجه کنیم که تمامی اینها که به جناح راست معروف شده اند، نماینده واقعی این طبقه نیستند.

■ اشاره کردید به پایگاه های اجتماعی، فرهنگی طبقه راست در ایران، خوب است که پایگاه این جریان را در روحانیت بررسی کنیم؟ □ در روحانیت و در نظام مرجعیت، این طبقه تا قبل از انقلاب، اعتقاد به این داشت که اساساً دخالت ما در مسائل سیاسی، باعث آلودگی ما خواهد شد. از نمایندگان جدی این جریان می توان از شیخ عبدالکریم حائری و آقای بروجردی نام برد. آنها آدم های سالمی بودند، منافع دنیایی را دنبال نمی کردند و زندگی زاهدانه ای داشتند. حال اگر این نمایندگان سالم را ارزیابی کنیم، می بینیم اعتقاد آنها این بوده که روحانیت نمی تواند و نباید در سیاست دخالت کند. یعنی یک اعتقاد می گوید نباید دخالت کند، چون تا آقا امام زمان نیامده ما نباید دست به قیام بزنیم و یکی هم می گوید بفرض اینکه این طور نباشد، نباید دخالت کند، چون صلاحیت ندارد. البته این بیشتر دیدگاه آقای بروجردی است. آقای بروجردی معتقد بود که روحانیت توان دخالت در مسائل سیاسی را ندارد، به خاطر آنکه نتوانسته است خودسازی کند. اگر شما ولایت فقیه امام را مطالعه کرده باشید، می بینید امام هم اعتقادشان نسبت به روحانیت چنین مسئله ای است.

امام در کتاب ولایت فقیه، دیدگاه آقای بروجردی را تایید می کنند که روحانیت نیاز به خود سازی دارد. چون بحث پول و ثروت و قدرت دنیا است و اینها انسان را می گیرد. اومی گوید باین وضعیت بگذارید، با همین زندگی طلبه گی سر کنید. نباید بنز سوار شود که دیگر نشود او را از بنز پیاده کرد. بعد از انقلاب دیدیم به اندازه زیادی پیش بینی آنها در مورد روحانیت درست بود. بسیاری از طلبه ها آمدند و بنز سوار شدند. میزان فعالیت دادگاه ویژه روحانیت نشان می دهد که مسائل اخلاقی در روحانیت جدی بوده است و مرحوم امام نیز نمی توانسته اند از این مسئله صرف نظر کنند. خود ایشان هم با مسائل حوزه طرف بود و می دانست چه مشکلاتی در حوزه وجود دارد. این خطر هم وجود داشت که بعد از انقلاب، همین روحانیت با همین ویژگی های رفتاری اش بیاید و از ساختار حکومتی سوء استفاده کند. دادگاه ویژه هم برای این تشکیل شد که بتوانند این جریان را کنترل کنند. یک وجه دادگاه ویژه روحانیت سیاسی است، ولی وجه دیگر آن برمی گردد به معضلاتی که در روحانیت وجود دارد. این هم باز نظر آقای بروجردی را تایید می کند که در واقع، روحانیت قبل از ورود به صحنه سیاسی، نیاز به پالایش جدی داشته است.

حال شما با همین دیدگاه اگر بخواهید روحانیت را در طبقه راست ارزیابی کنید، نمایندگان سالم این طبقه - بعد از ۲۳ سال که از انقلاب گذشته - روی همین موضوع تاکید می کنند که خطر حوزه ها را تهدید می کند. خطری هم که مطرح می کنند، این است که روحانیت آمده و بایک کار اجرایی

درگیر شده، بعد این کار اجرایی به میزان زیادی موجب آلودگی روحانیت شده، مشکلات قبل از انقلابشان که حل نشده باقی مانده، مشکلات بعد از انقلاب هم به آن اضافه شده و در واقع کیان روحانیت را در معرض خطر قرار داده است.

■ با این بحثی که شما مطرح کردید، آیامی توانیم قضیه را به این شکل بیان کنیم که الان جناح موسوم به راست، نماینده بخش بزرگی از روحانیت یا طبقه راست نیست؟ آیا با آن تعریفی که از تفاوت طبقه و

جناحی که نام خود را جناح راست گذاشته است نماینده واقعی این طبقه نیست.

یعنی بحث این جاست اگر بخواهیم ساز

و کارهای بانندی را کنار بگذاریم و اجازه

بدهیم که این طبقه رشد طبیعی

خود را داشته باشد و بروز پیدا کند،

می بینیم که نمایندگان سیاسی - اجتماعی

این طبقه، دیگر این افراد نخواهند بود.

به یاد دارید که شعار ما در متن انقلاب این

بود که دین را در عرصه اجتماع جاری کنیم.

ولی به نظر می رسد که مطرح کنندگان این

شعارها دیگر خیلی به آن توجه ندارند

و بیشتر دین را به عرصه های خصوصی

زندگی محدود کرده اند و در آن دخالت

می کنند. عرصه های اجتماعی دین، تحقق

دادن عدالت اجتماعی است، جلوگیری

از رباخواری است. و ...

جناح مطرح کردید، جناح راست می تواند پایگاه فکری طبقه راست باشد؟

آیا بخش عظیم روحانیت، حسابشان با جناح راست یکی نیست؟

□ قطعاً همین طور است. یعنی یکی از کارهایی را که باید در کادر یک

استراتژی اصلاحی انجام داد این است که مایک مرزبندی واقعی را ترسیم

کنیم بین طبقه راست و آن جناحی که خود را به عنوان نماینده این طبقه

معرفی می کند. من فکر می کنم اگر این کار انجام نشود ما با سوء استفاده هایی از قبیل ۲۸ مرداد، به صورت مکرر، مواجه خواهیم شد.

سوءاستفاده‌ای که در ۲۸ مرداد از طبقه راست شد همین بود که یک جناح کودتاجی آمدوبا سوء استفاده از دلمشغولی های طبقه راست در ایران، این طور جلوه داد که حکومت دکتر مصدق، قرین با بی دینی، الحاد و... است که بعد موفق شد این طبقه عظیم را منفعل کرده و آنان را وادار به پذیرش کودتا نماید. همین طیف الان هم از دلمشغولی های طبقه راست در ایران، سوء استفاده می کند تا وادارشان کند که باز به حمایت از این جناح وارد صحنه شوند تا بتوانند مثلاً شخص آقای خاتمی را از میدان بدر کنند.

سوءاستفاده‌ای که در ۲۸ مرداد از طبقه راست شد همین بود که یک جناح کودتاجی آمدوبا سوء استفاده از دلمشغولی های طبقه راست در ایران، این طور جلوه داد که حکومت دکتر مصدق، قرین با بی دینی، الحاد و... است که بعد موفق شد که این طبقه عظیم را منفعل کرده و آنان را وادار به پذیرش کودتا نماید

طیف دیگری هم در جناح راست وجود دارد که می توان گفت باند خطرناکی هستند. این طیف باباندهای ترانزیت مواد مخدر، باندهای جهانی سرمایه داری در قضایای پورسانت گیری و رباخواری در ایران فعال هستند.

اینها اساساً نگاه می کنند که به کدام جریان می توانند بند نافشان را وصل کنند و از این طریق ارتزاق نمایند.

■ چون قضیه کودتای ۲۸ مرداد را مطرح کردید و این نمونه تاریخی است که می توان از آن جمع بندی های مفیدی داشت، خوب است مقداری بیشتر این قضیه را بشکافید. چون بحث بر سر روحانیت بود، بگویند روحانیت آنجا چه نقشی داشت؟

□ اگر ما به صورت خیلی ساده بخواهیم قضیه کودتای ۲۸ مرداد را ارزیابی کنیم، می بینیم که یک دغدغه بسیار بزرگی را اینها در جامعه به وجود آوردند که ادامه حکومت ملی ممکن است به حاکمیت حزب کمونیستی توده منجر شود. یعنی یک جریان الحادی سرکار می آید و ریشه

دین را قطع می کند. آن موقع، دغدغه این نبود که جریان لایبیک غرب زده بیاید و می گفتند غرب زده ها هم خدا را قبول دارند، ولی توده ای ها اصلاً خدا را قبول ندارند. آن زمان، نامه هایی با جوهر قرمز می نوشتند از طرف حزب توده به علما که به زودی ما شما را با عمامه های خودتان دار می زنیم. بعد مشخص شد این کار از طرف بیت بهبهانی انجام شده است و یکی از میرزا بنویس هایشان اعتراف کرد که آن قدر نامه نوشته که تا چند روز بعد از کودتا هم انگشت هایش درد می کرده است. آنها نامه هزاره علما می نوشتند و تحریک می کردند که در واقع حزب توده به عنوان خطر اصلی مطرح است.

البته الان دیگر این طور جلوه نمی دهند که یک جریان کمونیستی الحادی تهدید می کند، مطرح می کنند که یک جریان غرب زده می خواهد ارزش های اخلاقی جامعه را از بین ببرد و ارزش های اسلامی را تضعیف کند و دست می گذارند روی دغدغه ها و حساسیت هایی که این طبقه دارد. لذا کسی که شعار می دهد جامعه ما را خطر فروپاشی اخلاقی تهدید می کند، می تواند اینها را بسیج کند.

در ۲۸ مرداد، دغدغه حاکمیت کمونیست ها مطرح بود و این دغدغه ای مشترک با غرب بود؛ چون غرب به دلیل جنگ سرد، نگران بود که کمونیست ها حاکم شوند. به دغدغه های مذهبی هم که پیش از این اشاره شد پس دغدغه مذهبی ها و دغدغه غرب، یکی بود. الان مشکلی که جناح سیاسی راست در ایران دارد، این است که دغدغه هایش با غرب یکسان نیست و اتفاقاً حتی نقطه مقابل غرب است. مثلاً اگر الان مطرح کنید که جامعه ما در معرض خطر فروپاشی اخلاقی است، غرب با شما همراه نخواهد شد. شاید یکی از محذورات بزرگ اینها همین است که این جناح احساس می کند که شعار بسیج کننده در سطح بین المللی ندارد.

اگر از سوء استفاده های جناح از طبقه بگذریم، من فکر می کنم مسئله اصلی این است که اینها مرز بندی شوند و اگر مرز بندی صورت نگیرد، ما باید منتظر پدیده هایی مثل کودتای ۲۸ مرداد باشیم.

■ پایگاه این جریان و این طبقه را در بازار هم به همین شیوه ارزیابی می کنید؟

□ این را می توانم بر اساس برخورد هایی که با عناصر بازاری - که در این باندها نیستند - داشته ام، ارزیابی کنم. مثلاً قبلاً فلانی در کار واردات جای بوده، حالا این امکان را از او گرفته اند. قبلاً در کار واردات نخ بوده، این امکان را نیز از او گرفته اند. پیش از این می توانسته پارچه وارد کند و این امکان را از او گرفته اند. حالا این امکان ها را از بازار گرفته اند و منتقل کرده اند به یک سری از باندهایی که به ساختار قدرت متصلند. الان وقتی شما به بازار می روید، می بینید که جو غالب بازار هم مثل روحانیت معتقد است که یک جناح سوء استفاده چی وجود دارد که آمده اند و با تمسک به دین، امکانات رومی بلعند.

یعنی الان اگر در بازار نظرسنجی شود، شاید بعضی خاتمی را قبول نداشته باشند؛ شاید خط امامی ها را قبول نداشته باشند؛ اما اعتقاد هم ندارند که جریانهای جناحی نماینده آنها در عرصه سیاست هستند. اتفاقاً یکی از نگرانی های بزرگ جناح موسوم به راست از دوم خرداد به بعد،

این بوده که طبقه دیگر نسبت به رهبران حرف شنوی ندارد. در صحبت های چند نفرشان هم من دیدم که معترض بودند چرا متدینین خود را کنار کشیده اند. مادر انتخابات مجلس ششم دیدیم طبقه راست نیامد رای بدهد به نمایندگان سیاسی خود. اگر آنها را نمایندگان سیاسی طبقه راست ندانیم، چون اعتقاد دارد همین کسانی که می گویند ما از طبقه راست دفاع می کنیم، واقعاً از طبقه راست دفاع می کنند. دفاع می کنند. بنابراین جناح طبقه راست محاسبه نشده است.

اگر کسی واقعاً به منافع طبقه راست وفادار باشد، به مالکیت ها احترام می گذارد، سعی می کند امکان تجارت را برای همه فراهم کند؛ سعی می کند احکام رساله حتماً اجرا شود؛ رباخورده نشود؛ دروغ گفته نشود... اگر این کارها را نکند، به عقیده من از حمایت ملی برخوردار خواهد بود.

■ بر اساسی چه استدلالی شما مطرح می کنید که طبقه راست با آن شاخص هایی که برای آن قائل هستید، جناح موسوم به راست را نماینده واقعی خود نمی داند؟

□ به اعتقاد من، طبقه راست در ایران معتقد است که فردی مثل آقای خاتمی می تواند حامی منافعشان باشد، چون احساس می کنند در این ۲۰ ساله به هویت فردیشان بی احترامی شده است. آنها معتقدند که ساختار سیاسی نباید در زندگی شخصی آدم دخالت کند. آنها می گویند مایک رابطه ای داریم با خدای خودمان که کسی حق دخالت کردن در این رابطه را ندارد. می گویند ما خودمان آزادانه مرجع تقلیدمان را انتخاب می کنیم. این برای آنها غیر قابل تحمل خواهد بود که دیگری برایشان مرجع انتخاب کند. این موارد جزو ویژگی های رفتاری اینهاست که قبل از انقلاب هم به آن پایبند بوده اند.

به یاد دارید که شعار ما در متن انقلاب این بود که دین را بیاوریم و در عرصه اجتماع جاری کنیم. ولی به نظر می رسد که مطرح کنندگان این شعارها دیگر خیلی به آن توجه ندارند و بیشتر دین را به عرصه های خصوصی زندگی محدود کرده اند و در آن دخالت می کنند.

عرصه های اجتماعی دین، تحقق دادن عدالت اجتماعی است، جلوگیری از رباخواری است و... در عرصه های خصوصی که قبل از انقلاب هم، همه خود مقید بودند و کسی هم حق دخالت در آن را ندارد. ولی الآن بالعکس می بینید که در ساختار سیاسی ما در عرصه های خصوصی دخالت می کنند و این مسئله مورد تنفر طبقه راست در ایران است.

اسلام حکومتی، اسلامی است که درباره مسائل اجتماعی دین حساس است، اما ما برعکس آمدیم و در سیستم سیاسیمان، اسلام اجتماعی را رها کرده ایم؛ رباخوار را رها کرده ایم تا کار خود را انجام دهد و دخالت می کنیم که چرا حجاب شما این طور است و... در مورد حجاب، مادر قرآن حکم تعزیر ندارد، اما رباخوار، محارب با خدا و رسول است. چیزی که حکم تعزیرش را ندارد، گشت برایش تشکیل می دهیم، اما برای رباخوار هیچ تمهیدی در نظر نگرفته ایم. به همین دلیل، ما فکر می کنیم برخلاف شعاری که داده شده است، در نظام سیاسی جدی نبوده ایم و اسلام اجتماعی را بگیری نکرده ایم. الآن هم اگر بحث دخالت نکردن در این مسائل وجود دارد به آن معنا نیست که دین از عرصه جامعه کنار رود بلکه اتفاقاً دین خالص شده برای

خدا، باید وارد عرصه جامعه شود و در مسائل اجتماعی دخالت کند. واقعاً مسائلی که طبقه راست و ملی را بعد از انقلاب آزاد داده است و این طبقه بی میل نیستند که باز مثل سابق عرصه های خصوصی به خودشان سپرده شود دولت یا حاکمیت به عنوان پاسدار ارزش های اجتماعی دربیاید؛ یعنی جلوی اختلاس را بگیرد؛ جلوی ربا را بگیرد؛ جلوی پورسانت گرفتن های اداری را بگیرد. اینها همه اجرای احکام اجتماعی دین است، که به دلمشغولی های طبقه راست آسیب نمی رساند.

■ با این مواردی که شما مطرح کردید، بهتر نیست به اینها طبقه سنتی اطلاق شود تا طبقه راست؟
□ شاید این به آن خاطر باشد که چون چپ و راست در ایران مفهوم سیاسی

قران می گوید حتی به خدایان کسانی که بت می پرستند اهانت نکنید، چون آنها نیز به خدای شما اهانت خواهند کرد. اگر همین معیار ساده و کار بردی را رعایت کنیم و اهانت و جسارت و توهین نکنیم به آن چیزی که آنها به آن معتقدند، به معیار قرآن عمل کرده ایم. اگر هم شاخصمان را دمکراسی عنوان کنیم، بر اساس شاخص های دمکراتیک هم ما حق نداریم گروه یا جریانی را در ایران تحقیر کنیم.

پیدا کرده است، طبقه سنتی می توانیم بگوییم، طبقه راست می توانیم بگوییم؛ اطلاق واژه ها بر می گردد به این که چطور فرهنگ سیاسی را دنبال کنیم.

■ برای تکمیل بحث به نکته ای اساسی می رسم که به نظر می رسد در برخوردها و عملکردها تعیین کننده باشد. ما از خلال این بحث ها می خواهیم به یک نتیجه عملی برسیم. شما ویژگی های طبقه راست را مطرح کردید، ضرورت دارد به «جناح موسوم به راست» هم بپردازید.

اینها به عنوان جریانی که در ساختار سیاسی بعد از انقلاب، نقش تعیین کننده ای داشته و عمدتاً در حاکمیت و نهادهای قدرت دست داشته اند، اساساً از چه طیف بندی برخوردارند؟

□ اتفاقاً موضوعی که مطرح کردید، یکی از ضرورت های جامعه امروز ماست. لازم است که مایک شناخت معقول و واقعی نسبت به طیف های مختلف در این جریان داشته باشیم تا به تبع آن برخورد مناسب را هم اتخاذ کنیم. اینها حتماً نسبت به شمارهایی که مطرح می کنند، برخورد یکسانی ندارند. ما نمی توانیم بگوییم اینها یکپارچه هستند و یا اینکه همه شان

فرصت طلبند و یا اینکه روش های غلط را به یک صورت اعمال می کنند. نخستین طیف که در این جناح وجود دارد و لازم است مابه آن توجه کافی داشته باشیم، یک جریان معرفتی است که واقعاً دغدغه اسلام، ارزش ها و اخلاقیات را دارد و نگران است که مبدا در آینده، اسلام با مشکل مواجه شود.

در این طیف، عناصر صادقی وجود دارند که حتی اگر در مقطعی دچار اشتباه شده باشند و یا بر خورد های نادرستی از آنها سرزده باشد و یا تابع جو شده باشند، با گذشت زمان متوجه می شوند و در بازی های سیاسی دخالت نمی کنند. بسیاری از اینها به روشهای سیاسی به کار گرفته شده از جانب برخی طیفهای جناح موسوم به راست اعتقادی ندارند و حتی انتقاد هم دارند.

درواقع ما چپ و راست در ایران را یک نوع استعاره می دانیم و هیچ یک از آنها نمایندگان واقعی طبقاتشان نیستند. نه این طرف رامی توان گفت نماینده واقعی طبقه راست است و نه آن طرف نماینده واقعی طبقه چپ است و همین بزرگترین مشکلات مادر ایران این است. یعنی زمانی می توان در ایران به فضایی شفاف رسید که هر جریان سیاسی، واقعاً نماینده آن طبقه ای باشد که این شعار رامی دهد.

ومی گویند این روش ها فاصله جوان ها و مردم را بآبادین بیشتر می کند. اگر این طیف اطمینان پیدا کند که روند تحولات و اصلاحات منجر به بی دینی نخواهد شد و اگر به این قاطعیت برسند که قرار نیست روحانیت از عرصه تحولات حذف شود، طبقاً بخش عظیمی از اینها از جناح سیاسی موسوم به راست فاصله خواهند گرفت. این را بپذیریم که در این طرف هم، در درون جبهه دوم خرداد، کسانی و جریانهای شعاری مطرح کردند و برخورد های چپ روانه ای داشتند که به دغدغه های این طیف دامن زد. پس روند تحولات باید به گونه ای باشد که اینها را به این آرامش خاطر برساند که قرار نیست کسی اسلام را تضعیف کند.

طیف دوم، جریانی است که دنبال امتیازهای سیاسی و اجتماعی است، نمی خواهم بگویم که این مثبت است یا منفی. این چیز مذمومی نیست که بگویم کسی دنبال گرفتن امتیاز هست یا نه. این طیف به دنبال گرفتن امتیازهای سیاسی - اجتماعی هستند و اگر تضمین پیدا کنند که از معادلات حذف نمی شوند و در همین ساختار سیاسی هم که می آید، می توانند حیات سیاسی - اجتماعی داشته باشند؛ مسئولیت داشته باشند؛ از آن جناح جدایی شوند.

وجود چنین طیفی در نظام های سیاسی طبیعی است. نمی توانیم بگویم نظامی درست می کنیم که از این جور آدم ها در آن نباشد. حتی می بینید در زمان پیامبر (ص)، وقتی جبهه مسلمانان قدری گسترش می یابد، طیف هایی در آنها هستند که پیامبر به آنان از غنا تم جنگی، ۱۰۰ شتر بیشتر می دهد؛ این یعنی امتیاز خواهی. عده ای به این کار پیامبر ایراد می گرفتند و می گفتند چرا به آنها بیشتر می دهی، پیامبر هم می گفتند من برای شما، شتر برای آنها. پیامبر تشخیص می دادند که طیف هایی به خاطر امتیاز می آیند.

طیف سوم می که در جناح راست وجود دارد، طیفی است که ادعای رهبری دارد و حتی احتمال دارد که به طور مثال مقام رهبری را هم به چالش بکشند. این یک طیفی است که هر قدر هم که در برابرشان عقب نشینی کنید، راضی نمی شوند. شما فکر کنید، قائل شوید به این که آنها حزب داشته باشند، یا فلان وزارت خانه را اداره کنند، این چیزها این طیف را راضی نمی کند؛ برخلاف طیف دوم که می گوید اگر شما برای من امتیاز قائل شوید، با شما راه می آیم.

آیامی شود به آنها تمامیت خواه و یا انحصار طلب اطلاق کرد؟

□ بله، اینها معتقدند که رهبری اجتماع را حتماً مایاید به دست بگیریم؛ حالا با تعاریفی که خودشان دارند. طیف دیگری هم در جناح راست وجود دارد که می توان گفت باند خطرناکی هستند. این طیف چهارم بابانداها ترانزیت مواد مخدر، باندهای جهانی سرمایه داری، در قضایای پورسانت گیری و ربا خواری در ایران فعال هستند. اینها اساساً نگاه می کنند که به کدام جریان می توانند بند نافشان را وصل کنند و از این طریق ارتزاق نمایند. اگر احساس کنند که روزی جناح راست نمی تواند آنها را ارتزاق کند - چون امکاناتش را از دست داده - این خطر را پیش بینی کنید که اینها بیایند بخش هایی از جناح دوم خرداد را آلوده کنند. این طیف، همان طیفی است که بسیار خطرناکند. یعنی حتی از آن طیف سوم که طالب رهبری است، خطرناک ترند. چون طیف سوم وقتی ادعای رهبری می کند، ناچار است که برنامه ارائه دهد. ناچار است که صلاحیت خود را از اثبات کند؛ حالا با احتمال می دهیم که در مرحله بعد به کودتا کردن متوسل شود، ولی به هر حال در گام اول، بایستی مشروعیت خود را اثبات نماید.

تفاوت عملکرد اجتماعی سیاسی طیف های سوم و چهارم چیست؟

□ طیف سوم نیاز به مشروعیت دارد. بحث بر سر رهبری اجتماعی است پس این طیف نیاز دارد که حداقل بین مبله های جامعه مشروعیت داشته باشند و خودشان را نمایندگان دین جلوه دهند. طیف چهارم که یک باند مافیایی است، نیاز به مشروعیت ندارد و این فقط نیازمند کانالی است برای انجام معاملات غیر قانونی خودشان را. این پروژه های مخفی خودشان را پیش ببرند. طیف سوم چون نیاز به مشروعیت دارد، باید با سایر گروه های اجتماعی تعاضل داشته باشد. باید مواضع خود را توضیح داده و از آنها دفاع نماید؛ تبیین کند؛ کارهای تحقیقی انجام دهد. ولی طیف چهارم نیاز به این کارها ندارد، نیاز به یکسری جریان های نفوذی دارد که بتواند اسباب قاچاق رافراهم کند؛ توزیع مواد مخدر رافراهم کند.

پس در واقع مابا چهار طیف مواجه می شویم: راستی که معرفتی است، راست اسلام خواه و راست خواهان اجرای احکام است. اینها طبقه عظیم اجتماعی راست هستند. راست دیگر، به دنبال منافع اجتماعی و سیاسی خودش است و امتیاز می خواهد. خوب اگر شما اینها را منظور کرده و حذف شان نکنید، می توانند همیشه به عنوان یک فراقسیون، ولو اینکه اقلیت باشند، ایقای نقش کنند. یک طیف از اینها هم ادعای رهبری دارند که بحث شان جدی تر است و فقط زمانی راضی می شوند که رهبری نظام یا رهبری ساختار سیاسی رابه دست بگیرند. طیف دیگری هم که می شود گفت به اینها وصل شده اند، باندهای خطرناکی هستند که اصالتاً جناح راست هم محسوب نمی شوند.

این چهار طیف را اگر ما از هم مرزبندی کنیم، مشخص می شود که مابا یک جناح یکدست روبه رو نیستیم و هر کدام از این طیف ها دلمشغولی های خاص خودشان را دارند و اگر برخورد یکدستی با آن ها بشود، جفا در حق آنهاست.

■ شما گفتید که درایت محمد گونه ای لازم است که جایگاه این طیف رادرنهادهای سیاسی - اجتماعی و اقتصادی مشخص کند تا بشود از تجربیات اینها استفاده کرد و آنها احساس نکنند که حذف شده هستند؟

□ بله، ماباید بین انحصار و امتیاز، مرزبندی داشته باشیم. در رابطه با این طیف، با انحصار طلبی شان برخورد کنیم ولی با دادن امتیاز به آنان مخالفت نکنیم. مثلاً بگوییم شمایی توانید واردات داشته باشید، اما آن بازاری هم که سالهای سال در بازار زحمت کشیده، اوهم باید امکاناتی برابر باشما داشته باشد. اگر ما این را لحاظ نکنیم، مشکل این بخش از جناح راست هم حل می شود؛ یعنی حیات سیاسی - اجتماعی و اقتصادیشان را خواهند داشت.

برخورد مناسب با طیف های اول و دوم، برخورد با دو طیف دیگر را راحتتر می کند. با طیف سوم هم که ادعای رهبری دارد، می توان برخورد فکری کرد ادعایش رابه چالش کشید. برخورد با اینها باید شفاف باشد و در عین حال، مانع برخورد قهرآمیز شویم تا جنبه مظلومیت پیدا نکنند. اگر این مرزبندی ها صورت نگیرد و تفکیکی که گفتیم راقائل نشویم، برخورد با طیف چهارم مشکل خواهد شد. زیرا این طیف یاباند، دائماً از خلل و فرج جناح راست سوء استفاده می کند و خود را پنهان می کند.

■ بر پایه چه ملاک و معیاری می توان مرزها را تفکیک کرد و برخورد مناسبی با هر یک از اینها داشت؟

□ ما یک معیار قرآنی داریم و یک معیار دموکراتیک. قرآن می گوید حتی به خدایان کسانی که بت می پرستند، اهانت نکنید، چون آنها نیز به خدای شما اهانت خواهند کرد. اگر همین معیار ساده و کاربردی را رعایت کنیم و اهانت و جسارت و توهین نکنیم به آن چیزی که آنها به آن معتقدند، به معیار قرآن عمل کرده ایم. اگر هم شاخصمان رادموکراسی عنوان کنیم، براساس شاخص های دموکراتیک هم ما حق نداریم گروه یاجریانی رادرایران تحقیر کنیم. تحقیر کردن این جریان در ایران، مترادف با این است که آنها را در دام باندهایی بیندازیم که در واقع به دنبال کودتا هستند. من

فکر می کنم اگر بعد از دوم خرداد این موضوع رعایت می شد. که وقتی حرفی زده می شود، به حمله به هویت، وجود و آرمان طرف مقابل است، بسیاری از مشکلات به وجود نمی آمد. این مسئله را اگر رعایت کنیم، بقیه بحث ها فرع قضیه است.

در یک دیدگاه علمی، ما انسان ها را براساس توانشان تعریف می کنیم. مامی گوییم توان یک نفر در شنیدن حرف مخالف این قدر است، بیشتر از این اگر نقدش کنید، عصبانی می شود. شما نمی توانید بگویید نقد باید بی انتها و بدون مرزبندی باشد. من می گویم مرز نقد را تحمل آدم ها مشخص می کند. اگر شما احساس کنید که نقدتان می تواند یک نفر را عصبانی کند و او را به جنایت کند، نباید این کار را انجام دهید. یعنی باید تشخیص بدهید که میزان نقدپذیری طرف مقابل محدود است. حالا بحث این است که ما این وسع را تدریجاً افزایش دهیم تا او حرف های عمیقتر را تحمل کند.

■ آیا از نکاتی که مطرح کردید، می توان نتیجه گیری کرد که شاید سنخیت هایی بین جناح سیاسی موسوم به راست و جناح سیاسی موسوم به چپ وجود داشته باشد که نتیجه آن چنین عملکردهایی باشد؟ و نیاز به پالایش داشته باشد؟

□ نکته مورد اشاره شما را قبول دارم. یعنی در واقع ما چپ و راست در ایران را یک نوع استعاره می دانیم و هیچ یک از آنها نمایندگان واقعی طبقاتشان نیستند. نه این طرف را می توان گفت نماینده واقعی طبقه راست است و نه آن طرف نماینده واقعی طبقه چپ است. از بزرگترین مشکلات مادر ایران این است. یعنی زمانی می توان در ایران به فضایی شفاف رسید که هر جریان سیاسی، واقعاً نماینده آن طبقه ای باشد که این شعار را می دهد. ما تا به آن حالت نرسیم، همین مسئله ای که شما می گوید، مطرح خواهد بود. ظاهراً طرف در جناح چپ قرار دارد، اما به لحاظ نوع عملکردش میبینید دست کمی از باندهای راست ندارد.

■ در پایان اگر نکته ای به نظرتان می رسد، بفرمائید؟

□ قبل از طرح هراستراتژی و برنامه ای مانباز به نسخ شناسی داریم. وزن هر طبقه ای رادرایران مشخص کنیم تا بعد ببینیم به اعتبار این وزن، چه خط مشی را می توانیم پیش ببریم. در غیر این صورت، هر خط مشی را طراحی کنیم، ذهنی خواهد بود، چون اصلاً نیروی حاملش وجود ندارد. مثلاً کسی که می خواهد عمل کننده به این باشد، اعتقاد به تجارت دارد، ماباییم شعار تولید بدهیم، اعتقاد به روش فردی دارد، شعار تشکیلات بدهیم؛ اعتقاد به طایفه بازی دارد؛ شعار جامعه مدنی بدهیم. در هر حال، وزن طبقات باید مشخص شود. این بدان معنی نیست که تسلیم آن وزن شویم، بلکه با توجه به شرایط و ویژگی ها راه حلی طراحی می کنیم و مرحله به مرحله توان رافزایش دهیم تا مارا به شرایط جدید برساند.